



حکایت های از هزار و یک شب

پدید آورندگان: عاطفه فرقدان ، نسیم پورمدانی

حکایت بانو و دوسگ - تصویرگر: سیده سعیده حیدری نامی

حکایت حمال و سه دختر - تصویرگر: سمیرا سلیمی

حکایت دختر تازیانه خورده - تصویرگر: مریم سرداری



از هزار و یک شب ...

دو شاهزاده برادر ، به نامهای شهریار (یا شهرباز) و شاه زمان ، مورد مکر زنان خود قرار می گیرند. شاه زمان ترک پادشاهی کرده و راهی دیار برادر می شود و شهریار هم به انتقام بی مهری همسرش هر شب دختری را به نکاح در می آورد و بامداد دستور قتلش را می داد .

تا اینکه دیگر دختری در شهر نمی ماند و وزیر شهریار که دو دختر به نامهای شهرزاد و دنیا زاد داشت و به شدت نگران این قضیه بود به پیشنهاد شهرزاد وی را به عقد پادشاه درمیآورد.

شهرزاد همان شب به شهریار می گوید که خواهری دارد که هر شب با قصه های او به خواب می رود و درخواست می کند که همان شب خواهرش را به قصر بیاورند تا برای بار آخر برایش قصه بگوید .

دنیا زاد می آید و شهرزاد قصه گویی را آغاز میکند ، شهریار هم که مسحور این قصه شده بود مهلت می دهد که فردا شب ادامه قصه را بشنود و بنابراین کشتن شهرزاد را موکول به بعد می کند و این قصه گویی ها هرشب ادامه پیدا می کند ...

عاطفه فرقدان - نسیم پور رمدانی

بهار ۱۳۹۵

بانو و دو سک

تصویرگر: سیده سعیده حیدری نامی



دختران که داستان همه گدایان را شنیدند ، تصمیم گرفتند ، راز این دو سگ و زدن آنها و بوسیدنشان را بازگو کنند تا همه آنها که کنجکاو فهمیدنش بودند از آن آگاه شوند .

بزرگ ترین دخترها جلو آمد و راز خود را به این صورت بیان نمود :

من حکایتی دارم و آن این است که این دو سگ ، خواهران من هستند. وقتی پدر ما مرد ، پنج هزار دینار زر به ارث گذاشت. خواهران من جهیزیه گرفته هر کدام به شهری رفتند. پس از چند سال شوهرانشان پول آنها را گرفتند و با زنانشان به بازرگانی رفتند چهار سال گذشت و آنها همه سرمایه را هدر دادند. شوهران از آنها جدا شدند و آنها مانند گدایانی نزد من آمدند . و از آنها پرسیدم : چه مشکلی برایتان پیش آمده است ؟ آنها گفتند : تعریف کردن داستان زندگی ما ارزشی برای تو ندارد ، سرنوشت ما این بوده است. آنها را به گرمابه فرستاده ، لباس پوشانیدم و نزد خود نگه داشتم.

خواهرانم از مال من مالی اندوخته ، وگفتند : برای ما شوهر پیدا کن . گفتم : مرد خوب نایاب است، شما یک بار شوهر گرفته اید و آزموده اید ، دیگر این ازدواج سودی برای شما ندارد. آنها حرفم را نپذیرفتند. من از مال خویش برایشان جهیزیه گرفته ، آنها را شوهر دادم. هرکدام با شوهرشان رفتند. پس از چندی شوهرها آنها را فریب داده، آنچه که داشتند برداشتند و آنها را به سفر برده در میان راه از آنها دست برداشته و رفتند.